



نشریه علمی علم و تمدن در اسلام
سال سوم (دوره جدید) / شماره دوازدهم / تابستان ۱۴۰۱



20.1001.1.26764830.1401.3.12.2.2

جغرافیای تاریخی کاث

حبیب زمانی محجوب^۱

(۳۱-۴۸)

چکیده

کاث، شهری واقع در شرق رود جیحون، قصبه خوارزم و پایتخت باستانی و نخستین مرکز سیاسی، اجتماعی و اقتصادی منطقه خوارزم محسوب می‌شد. این شهر به همراه جرجانیه (گرگانج، اورگنج)، ایالت خوارزم را به یکی از کانون‌های درخشان تمدن اسلامی در شرق جهان اسلام بدل کردند. کاث در قرون اولیه اسلامی شهری مهم محسوب می‌شد، ولی به تدریج از اهمیت و جایگاه آن کاسته شد و جرجانیه جای کاث را به عنوان کرسی خوارزم گرفت. اینکه عوامل رونق و اهمیت کاث چه بود و چرا اعتبار و نقش را از دست داد مسئله‌ای است که این مقاله در پی بررسی آن است. روش تحقیق توصیفی تحلیلی، و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که از دیرباز کاث، به دلیل مرکزیت ولایت خوارزم، شهری معتبر و پر رونق بود. بازارهای آباد و دادوستد وسیع با ترکان نشان رونق تجاری این شهر، و فراوانی عالمان و دانشمندان نشان رونق علمی آن، به‌ویژه در دوران حکومت خاندان دانش‌دوست آل عراق بر این سرزمین، بود. شکوفایی کاث تا سده چهارم هجری نیابید و از این زمان بر اثر طغیان‌های مکرر رود جیحون و خرابی بخش‌هایی از کاث، و مهم‌تر از آن رونق جرجانیه (به عنوان مرکز جدید خوارزم)، کاث از اهمیت و اعتبار افتاد و رو به انحطاط نهاد.

واژه‌های کلیدی: کاث، خوارزم، جرجانیه (گرگانج)، علم، تمدن و آل عراق.

۱. استادیار گروه تاریخ و تمدن اسلامی، پژوهشکده الهیات و معارف اسلامی، پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق (ع)، قم،

ایران. H.zamania@isri.ac.ir

مقدمه

کاث قصبه ولایت خوارزم (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۴۱۵؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۲۰۶ و ۲۴۴؛ بی نا، ۱۳۷۲: ۳۵۹) و پایتخت باستانی (بارتولد، ۱۳۸۷، ج ۱: ۳۲۹؛ Bosworth, 1997: 753) و نخستین مرکز سیاسی، اجتماعی و اقتصادی منطقه خوارزم محسوب می‌شد. (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۵۳)

با تمام اهمیتی که کاث در وقایع دوره اسلامی داشته است، تاکنون آن‌گونه که باید و شاید به آن پرداخته نشده است. به‌طوری که درباره کاث، به غیر از مدخل دائرةالمعارف اسلام (Bosworth, 1997)، تاکنون کتاب و مقاله مستقلی نگاشته نشده است. هر چند در عمده کتاب‌ها و مقالاتی که درباره خوارزم تدوین شده‌اند، مطالبی درباره کاث بیان کرده‌اند.

منابعی که جسته و گریخته به کاث پرداخته‌اند، عبارت‌اند: صالحی و قلی زاده (۱۳۹۱) در مقاله «جایگاه خوارزم در جغرافیای اقتصادی جهان اسلام» پس از بیان تاریخ سیاسی خوارزم تا دوره مأمونیان، که به تاریخ دوره اسلامی کاث نیز اشاراتی کرده‌اند، مطالب معدودی درباره تجارت خارجی خوارزم آورده‌اند که نامی از کاث در آن دیده نمی‌شود. خسروبیگی (۱۳۸۶) در مقاله «جغرافیای تاریخی خوارزم» افزون بر جغرافیای خوارزم، به تفصیل تاریخ خوارزم را از عصر باستان تا دوره خوارزمشاهیان بررسی کرده است. عمده مقالاتی هم که درباره آل افریغ (آل عراق) تدوین شده، با توجه به این که کاث مرکز این حکومت بود، اشاراتی به کاث داشته‌اند، البته در این مقالات پیشینه کاث و تاریخ کاث تا پایان دوره آل افریغ (آل عراق) بررسی شده و حوادث پس از آن مورد بررسی قرار نگرفته است. (اذکابی (۱۳۷۷) در مقاله «خاندان شاهیه خوارزم» و آل داود (۱۳۶۸) در مدخل «آل عراق» تاریخ کاث را بدین نحو نوشته‌اند. هروی (۱۳۹۱) در مقاله «آل عراق؛ پژوهشی تازه در یک قرن حاکمیت تابع سامانیان بر خوارزم» تاریخ سیاسی خوارزم را در دوره آل عراق واکاوی کرده است و اطلاعات خوبی در این زمینه ارائه داده که در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است. با مرور پیشینه تحقیق گویای این است که هنوز خلأ تحقیق درباره شهر بااهمیت کاث احساس می‌شود و شایسته است وجوه اهمیت این شهر به ویژه اهمیت تمدنی این شهر مورد بررسی قرار گیرد که این نوشتار در پی پاسخ به همین دغدغه، تدوین گردیده است.

نام‌ها و وجه تسمیه

کاث (گث، کت، کات، کاژ، کذ و کد) واژه‌ای خوارزمی، به معنای حصار است که در دشت برپا شود. (ابن ارسلان خوارزمی، ۲۰۱۸: ۵۰؛ بارتولد، ۱۳۸۷، ج ۱: ۳۲۹؛ اذکایی، ۱۳۷۷: ۴۱) به نوشته یاقوت، واژه کاث در زبان خوارزمی به معنای دیواری در صحراست. (یاقوت حموی، بی تا، ج ۴: ۴۲۷) گویا چون در شرق جیحون شهری همجوار کاث نبود (ابن عبدالحق بغدادی، ۱۹۵۴، ج ۳: ۱۱۴۱) و عمده شهرها در غرب جیحون قرار داشتند، (یاقوت حموی، بی تا، ج ۴: ۴۲۷) این نام بر آنجا، اطلاق شده است.

در منابع تاریخی و جغرافیایی کاث، به عنوان مرکز خوارزم، به عناوین و صورت‌های گوناگون ضبط شده است، مانند: پیل یا فیل (ابن خردادبه، ۱۳۷۰: ۲۷؛ بلاذری، ۱۳۶۷: ۸۶؛ طبری، بی تا، ج ۵: ۲۴۷؛ ابن اثیر، ۱۹۷۹، ج ۴: ۵۷۰)، فیر (بیرونی، ۱۳۸۹: ۵۷)، منصوره (یاقوت حموی، بی تا، ج ۴: ۳۹۷؛ مستوفی قزوینی، ۱۳۶۳: ۲۵۸)، کات یا کت (جیهانی، ۱۳۶۸: ۸۲، ۱۹۷-۱۹۸؛ مستوفی قزوینی، ۱۳۶۳: ۲۵۸؛ ابن بطوطه، ۱۳۵۹، ج ۱: ۴۱۳؛ یزدی، ۱۳۳۶، ج ۱: ۱۷۳ و ۱۷۶؛ شهرستان مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۴۳ و ج ۲: ۴۱۶؛ ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۵۳۷)، و خوارزم. (ابن رسته، ۱۳۶۵: ۱۰۴؛ ابن فضلان، ۲۵۳۵: ۶۴؛ یاقوت حموی، بی تا، ج ۲: ۳۹۷؛ قزوینی، ۱۳۷۳: ۵۹۷-۵۹۸)

بارتولد با استناد به بیرونی معتقد است بخش کهندژ (دارالاماره) کاث به فیل یا فیر موسوم بوده است.^۱ (بارتولد، ۱۳۸۷، ج ۱: ۳۳۰؛ بیرونی، ۱۳۸۹: ۵۷؛ طبری، بی تا، ج ۵: ۲۴۷) کشف مسکوکاتی از روزگار امویان در دارالضرب فیل نشان می‌دهد آنجا مرکز خوارزم و مقر خاندان سلطنتی خوارزمشاهی بوده است. (لسترنج، ۱۳۶۷: ۴۷۶) پس از تهاجم مسلمانان به این منطقه و فتح فیل توسط قُتیبه بن مسلم باهلی، این بخش به منصوره شهرت یافت. (یاقوت حموی، بی تا، ج ۲: ۳۹۷ و ۱۳۶۲: ۱۷۵؛ مستوفی قزوینی، ۱۳۶۳: ۲۵۸؛ لسترنج، ۱۳۶۷: ۴۷۶) در واقع منصوره نام اسلامی قلعه فیل بوده است. نویسنده نامعلوم کتاب حدودالعالم من المشرق الی المغرب، کاث را به شکل «کاژ» (بی تا، ۱۳۷۲: ۳۵۹) و جیهانی، «کات» ضبط کرده است. (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۸۲) در شاهنامه نیز یک بار از فردی به نام پیروز (بیورد) کاتی در داستان کاموس گشانی یاد شده است. (فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۹۲)

۱. کهندژ فیل یا فیر از همه دژها و باروها بلندتر بوده که پس از ویرانی توسط آب جیحون، بقایای اندکی از آن باقی بود که توسط «تولستوف»، باستان شناس روسی، مورد کاوش قرار گرفت و آثاری از تمدن قدیم کاث را نمایان ساخت. (اذکایی، ۱۳۷۷: ۱۴۳)

در منابع و تحقیقات جدید، گاه از ولایت خوارزم تحت عنوان کاث یاد شده است. (رنجبر، ۱۳۶۳: ۱۲۸؛ لسترنج، ۱۳۶۷: ۴۷۶؛ ابن وردی، ۱۴۲۸: ۳۷۲) ابن رسته کاث را خوارزم خوانده و نوشته است: "رود جیحون به ناحیت خوارزم وارد شده و از شهر خوارزم عبور کرده است." (ابن رسته، ۱۳۶۵: ۱۰۴) ابن فضلان نیز که در سال ۳۰۹ ق/ ۳۰۰ ش از بخارا به کاث و بعد به گرگانج (جرجانیه) رفته، کاث را خوارزم خوانده است. (ابن فضلان، ۲۵۳۵: ۶۴) برخی نیز، خوارزم و کاث را در کنار یکدیگر ذکر کرده‌اند. (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۴۱)

موقعیت جغرافیایی

کاث در اقلیم پنجم، به طول جغرافیایی ۸۵ درجه و عرض جغرافیایی ۴۱ درجه و ۳۶ دقیقه بود. (بیرونی، ۱۹۵۵، ج ۲: ۵۷۵) این شهر در سمت راست (شرق) جیحون (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۱۶؛ ابن ارسلان خوارزمی، ۲۰۱۸: ۴۹؛ ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۵۵۳) و در فاصله شش منزلی پایین دریاچه خوارزم قرار داشت. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۸۸) فاصله کاث تا خیه یک منزل و تا جرجانیه سه منزل (۲۰ فرسخ) بوده است. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۲۴۴؛ جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۹۸؛ یاقوت حموی، بی تا، ج ۴: ۴۲۷؛ ادریسی، بی تا، ج ۲: ۶۹۹)

کاث شهری سردسیر بود. (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۳: ۲۵۸) به نقل ابن بطوطه، در زمان سفرش به کاث، استخر بزرگ شهر چنان یخ زده بود که بچه‌های روی آن بازی می‌کردند. (ابن بطوطه، ۱۳۵۹، ج ۱: ۴۱۳) به دلیل عبور نه‌های منشعب از جیحون از کاث رودخانه‌های کوچک بسیاری در این شهر جاری بودند (ابن رسته، ۱۳۶۵: ۱۰۴) که معروف‌ترین آن‌ها رود جردور (خرکور) بود که بازار و شهر را از هم جدا می‌ساخت. (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۳۶؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۲۰۷)

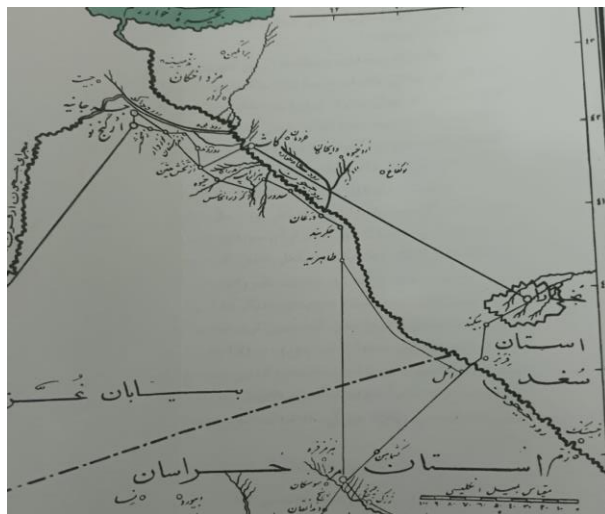
اصطخری و ابن حوقل طول و عرض شهر را سه فرسخ در سه فرسخ خوانده‌اند. (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۳۶؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۲۰۷) مسجد جامع پشت کهندژ و در میان بازارها قرار داشته (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۱۶) و کاخ مستحکم خوارزمشاه (بارتولد، ۱۳۸۷، ج ۱: ۳۳۰) نزدیک مسجد جامع بوده است. (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۸۲؛ اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۳۶) منابع جغرافیایی از ویرانی کهندژ

۱. نام این شهر در دوران باستان گرگانه بود که اعراب آن را به جرجانیه (یا گرگانج) تعریب کردند. از دوره مغولان گرگانج را اورگنج تلفظ کردند و امروزه نیز، به همین نام مشهور است.

در سده چهارم هجری، در نتیجه طغیان جیحون، سخن گفته‌اند (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۳۵؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۲۰۷) که دیگر بازسازی هم نشد. (لسترنج، ۱۳۶۷: ۴۷۴)

توابع کاث

مقدسی از چندین شهر به عنوان توابع کاث اسم می‌برد که بیشتر شهرهای مرزی با عُزَن (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۲۰۸) و دارای دژ بودند؛ این شهرها عبارت بودند از: هَیْطَلَه، غَرْدَمَان، ایخان، آردخیوه، نوکفاغ، کُرْدَر، مَزداخکان، جَشیره، سَدور، زردوخ و دیه براتکین و مَدکَمینه. (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۱۷-۴۱۵) چهار شهر آردخیوه، غردمان، ایخان و نوکفاغ در ساحل شرقی جیحون واقع و فاصله هر کدام از همدیگر یک منزل بوده است، (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۵۰۳) نزدیک‌ترینش به کاث، غردمان، و دورترینش نوکفاغ بود. (لسترنج، ۱۳۶۷: ۴۸۰) بارتولد نیز، در بیان منازل اطراف جیحون در ایالت خوارزم تا خیوه، از این شهرها و مکان امروزی آن‌ها اسم می‌برد. (بارتولد، ۱۳۸۷، ج ۱: ۳۴۱-۳۳۹) مقدسی، بزرگ‌ترین شهر کاث را مزداخکان می‌داند که در وسعت به اندازه جرجانیه بود و دورش دوازده هزار دژ و روستا داشت. (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۱۷) قریه قراتگین (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۲۴۴) یا براتگین (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۳۵ و ۲۳۸) از قرای بزرگ و دور از کاث بود که از آن جا سنگ ساختمان می‌بردند و بازار بزرگ داشت که مسجد جامع در آن بود. (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۱۷) این قریه پنج روز تا کاث و یک روز تا دریاچه خوارزم فاصله داشته است. (بارتولد، ۱۳۸۷، ج ۱: ۳۳۲-۳۳۳) یاقوت دهکده‌ای به نام بَرَقان را از توابع کاث شمرده که در زمان وی، ویران شده و به صورت کشت زاری درآمد. (یاقوت حموی، ۱۳۶۲: ۳۳)



نقشه منطقه خوارزم (لسترنج، ۱۳۷۶: ۴۹۰)

کاث در عهد باستان

اطلاعات بسیار کمی درباره کاث در دوره پیش از اسلام موجود است. یوزف مارکوارت (۱۹۳۰-۱۲۴۳-۱۳۰۹/۱۸۶۴) بنای کاث (پایتخت خوارزم) را به نرسی، برادر بهرام گور، منسوب می‌کند. (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۱۲) بارتولد تاریخ ساخت کهن‌دژ کاث را سال ۳۰۴ میلادی (۳۱۷ سال قبل از هجرت پیامبر اکرم (ص) نوشته است، (بارتولد، ۱۳۵۸: ۲۰) از این رو، نمی‌توان قدمت بسیاری برای این شهر قائل شد. مقدسی، یاقوت و قزوینی، در باب وجه تسمیه خوارزم، روایتی عجیب و شبیه به هم می‌آورند که یکی از پادشاهان دستور می‌دهد چهارصد نفر از نوکران یا محبوسین مملکت خویش را به جایگاهی بسیار دور با فاصله صد فرسنگی از شهرهای آباد تبعید نمایند و با این ویژگی محلی می‌یابند که آن را کاث می‌گفتند. (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۱۳؛ یاقوت حموی، بی تا، ج ۲: ۳۹۵؛ قزوینی، ۱۳۷۳: ۵۹۸)

بارتولد، با استناد به گفته بطلمیوس، معتقد است در دوره سلطه یونانیان بر این منطقه، خوارزمیان در کرانه شرقی اوکسوس (جیحون) زندگی می‌کردند و این با موقعیت کاث قابل تطبیق است (بارتولد، ۱۳۵۸: ۲۰) و بر همین اساس، نتیجه گرفته است که کاث پیش از اسلام نقطه‌ای مسکون بوده است. (بارتولد، ۱۳۵۸: ۲۷)

کاث در دوره اسلامی

پس از اسلام و آغاز فتوح مسلمانان، کاث نیز، همانند سایر شهرهای ایالت خوارزم توسط قُتیبَه بن مُسلم باهلی در سال ۹۳ ق/ ۹۰ ش فتح شد، هرچند در منابع تاریخی از کاث نامی برده نشده و در همه جا سخن از فتح خوارزم است. (بلاذری، ۱۳۶۷: ۸۵۶؛ طبری، بی تا، ج ۵: ۹۳؛ گیب، ۱۳۳۷: ۷۰) در زمان فتوح مسلمانان، ملوکی از آل آفریغ بر خوارزم حکمرانی می‌کردند (هروی، ۱۳۸۷: ۱۷۰؛ باسورث، ۱۳۸۱: ۳۴۴) و فردی به نام آزکاجوار دوم به معنای اشکان تبار (اذکایی، ۱۳۷۷: ۱۵۶) و سپس آسگجموک به معنای شکایی‌پیکر فرزند آزکاجوار خوارزمشاه بوده است. (بیرونی، ۱۳۸۹: ۵۷) عمده فتوح خوارزم به مرکزیت کاث در دوره آسگجموک رخ داد؛ چراکه وی در نتیجه شورش برادرش خُزاد، و عدم توان برای رویارویی با اعراب، تسلیم قُتیبَه شد. پس از فتح خوارزم، والیان عرب در بخش شمالی آن یعنی جرجانیه مستقر شدند و بخش جنوبی خوارزم به مرکزیت کاث، با اختیاراتی محدود، در دست امرای محلی آل آفریغ باقی ماند اما مردم منطقه از شاه خود که دست‌نشانده عرب‌ها شده بود، دل

خوشی نداشتند؛ لذا از پیروی کارگزاران قتیبه سربرداشتند و از اسلام بازگشتند؛ در نتیجه قتیبه برای بار دوم به این منطقه لشکر کشید و این بار آسکجموک را به عنوان خوارزمشاه برگزید. (اذکایی، ۱۳۷۷: ۱۵۸) به استناد اطلاعات ارزشمند بیرونی در آثار الباقیه، اصلی‌ترین مرجع اطلاعاتی تبارنامه ملوک آل افریغ، پس از آسکجموک خوارزمشاهیان افریغی، در رقابتی تنگاتنگ با امرای عرب در جرجانیه (بارتولد، ۱۳۸۷، ج ۱: ۵۰۱) بر این منطقه حکم راندند. (بیرونی، ۱۳۸۹: ۵۷) در اوائل سده سوم هجری ملوک افریغی خوارزم، ولو به ظاهر، اسلام را می‌پذیرند (اذکایی، ۱۳۷۷: ۱۶۲) و این در تغییر اسامی امرا و انتخاب اسامی اسلامی توسط آنان مشخص است. نخستین شاه افریغی مسلمان عبدالله بن پرکسیائنه به معنای پسر شاه است.

از اواخر سده سوم هجری سامانیان بر منطقه ماوراءالنهر سلطه می‌یابند. به نقل منابع در دوره عباسیان کشمکش‌ها میان صفاریان و طاهریان بر سر تسلط بر خوارزم فراوان بود و همین امر رافع ابن هرثمه، والی خراسان را که از اداره این منطقه ناتوان شده بود، وادار ساخت ولایت خوارزم را به اسماعیل سامانی واگذار کند. (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۹۳) اسماعیل در سال ۲۸۴ ق/ ۲۷۵ ش عراق بن منصور را به عنوان نماینده خود به خوارزم فرستاد و وی در شهر کاث مستقر شد. (بیرونی، ۱۳۵۸: ۵۸؛ سیدی، ۱۳۸۸: ۴۵)

عراق بن منصور که لقب خوارزمشاه یافت، قدرت و نفوذ زیادی در خوارزم یافت و در عمل به استقلال رسید، به گونه‌ای که هرچند سیادت سامانیان را پذیرفته بود، اما امرای سامانی از او انتظار ارسال خراج نداشتند و تنها به دریافت هدایایی چند بسنده می‌کردند. (بی‌نا، ۱۳۷۲: ۱۲۲؛ مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۹۳) افزون بر این هیچ خبری از عراق بن منصور در منابع نیامده است. (هروی، ۱۳۹۱: ۱۱۰)

پس از عراق بن منصور فرزندش محمد به قدرت رسید و تا سال ۳۴۰ ق/ ۳۳۰ ش بر کاث حکمرانی کرد. ابن فضلان در زمان وی از خوارزم بازدید کرده و مورد استقبال و تکریم محمد بن عراق بن منصور قرار گرفته است. گزارش ابن فضلان از درهم‌های تقلبی و مغشوش رایج در خوارزم نشان‌دهنده اوضاع نابسامان اقتصادی در دوره محمد بن عراق است. (ابن فضلان، ۲۵۳۵: ۶۶-۶۵ و ۶۲)

در دوره جانشین محمد، ابوسعید احمد بن محمد بن عراق شاهد اختلاف میان سامانیان و آل عراق هستیم که نتیجه‌اش حذف نام امرای سامانی از سکه‌ها و نوعی سرکشی و خودمختاری امرای کاث در

برابر سامانیان بود. (هروی، ۱۳۹۱: ۱۱۳) از دیگر اقدامات مشهور ابوسعید تغییر ترتیب گاه شماری خوارزمی در سال ۳۴۷ ق/۳۳۷ ش است. (بیرونی، ۱۳۸۹: ۳۷۲)

آخرین حاکم از آل عراق، ابوعبدالله محمد بن احمد است که بیرونی در ذکر زنجیره تباری او با لقب «شهید» از وی یاد می‌کند. (بیرونی، ۱۳۸۹: ۵۷) تا این زمان لقب خوارزمشاه به حاکم شرقی جیحون، که در شهر کاث مستقر بود، داده می‌شد و حاکمیت غرب جیحون به مرکزیت جرجانیه (گرگانج) در اختیار مأمون بن محمد (مؤسس آل مأمون) بود.

در سال ۳۸۲ ق/ ۳۷۰ ش بغراخان ترک قراخانی با حمله به بخارا آنجا را تصرف کرد و نوح بن منصور سامانی به اجبار به دشت‌های جنوب خوارزم گریخت. در این زمان بحرانی و محنت هم ابوعبدالله خوارزمشاه (والی کاث) و هم محمد بن مأمون (والی جرجانیه) از امیر سامانی حمایت کردند و «بدو تقرب‌ها کرده و خدمت‌های پسندیده تقدیم داشته» (جرفادقانی، ۲۵۳۷: ۱۰۴) و سپاهیان قراخانی در نتیجه بیماری بغراخان بخارا را ترک گفتند و امیر سامانی به بخارا بازگشت. امیر نوح سامانی به پاس خوش‌خدمتی والیان خوارزم، نساء را به مأمون بن محمد و آبیورد را به حوزه فرماندهی ابوعبدالله خوارزمشاه افزود. (جرفادقانی، ۲۵۳۷: ۱۰۴) ابوعبدالله در ستاندن آبیورد با استنکاف ابوعلی سیمجور والی خراسان روبرو شد، در نتیجه ابوعبدالله در پی انتقام از ابوعلی سیمجور برآمد و لذا هنگامی که ابوعلی آهنگ جرجانیه داشت، لشکری از سوی خوارزمشاه با دو هزار سوار و پیاده در «هزاراسب» بر ابوعلی سیمجور شبیخون زده و وی را اسیر کردند. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۷۴؛ بیهقی، ۱۳۵۶: ۳۶۲) وقتی این خبر به مأمون بن محمد امیر جرجانیه رسید، به واسطه تعصب قدیم میان اهل جرجانیه و کاث، به بهانه رهانیدن ابوعلی سیمجور و برای گسترش قلمرو خویش به کاث حمله کرد و پس از دستگیری و کشتن امیر آن (ابوعبدالله خوارزمشاه) به عمر این حکومت و سیادت آن خاتمه داد. (جرفادقانی، ۲۵۳۷: ۱۳۱-۱۲۸؛ ابن اثیر، ۱۹۷۹، ج ۹: ۱۰۸) با قتل ابوعبدالله قلمرو آل عراق ضمیمه قلمرو آل مأمون شد و لقب باستانی خوارزمشاه به مأمون بن محمد رسید (بارتولد، ۱۳۸۷، ج ۱: ۵۵۹-۵۵۸) و تخت‌گاه خوارزم نیز، از کاث به جرجانیه انتقال یافت. همچنین، با این رویداد نظام سیاسی دوگانه خوارزم تغییر کرد و مأمونیان یگانه قدرت سیاسی خوارزم شدند.

از سال ۳۸۵ ق/۳۷۳ ش مأمونیان بر کاث و کل منطقه خوارزم سلطه داشتند تا آنکه در سال ۴۰۸ ق/۳۹۶ ش با حمله محمود غزنوی، و قتل ابونصر منصور بن علی بن عراق، اداره خوارزم و کاث در اختیار آلتوتناش، حاجب بزرگ محمود، قرار گرفت. (جرفادقانی، ۲۵۳۷: ۳۷۶) بدین ترتیب، حکمرانی

خوارزم از دودمان مأمونیان درآمد و به آلتوتاشیان رسید. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۸۲؛ بیهقی، ۱۳۵۶: ۹۰۷ و ۹۰۲)

افول کاث

کاث که قرن‌ها اعتبار اقتصادی و سیاسی و تمدنی در منطقه خوارزم داشت، از سده چهارم هجری بر اثر تغییرات محیطی و جغرافیایی دچار افول شد. در سده چهارم هجری بر اثر طغیان‌های مکرر رود جیحون و خرابی بخش‌هایی از کاث، به ویژه کهندژ و قلعه اصلی، این شهر رو به انحطاط نهاد. (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۸۲؛ ابن ارسلان خوارزمی، ۲۰۱۸: ۵۰) اصطخری و ابن حوقل از خرابی و ویرانی کهندژ و مسجد جامع و دروازه‌های کاث بر اثر سیلاب حاصل از طغیان رود جیحون خبر می‌دهند. (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۳۵-۲۳۶؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۲۰۶) به هنگام بازدید مقدسی، از کاث، کهندژ شهر بر اثر آب جیحون ویران شده بود و مردم ناگزیر خانه‌های خود را عقب‌تر از جای پیشین بنا می‌کردند. (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۱۶)

مقدسی، که در نیمه دوم سده چهارم هجری کاث را دیده است، مردم کاث را زمخت و بداخلاق (ابن فضلان، ۲۵۳۵: ۶۵) و بدخوراک خوانده و از کمبود امکانات شهری مانند مشعل کوچه‌ها و عدم رعایت بهداشت و نظافت در این شهر بزرگ و پرآب سخن می‌گوید. (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۱۶) به عقیده ابن حوقل پس از ویرانی کاث مردم شهر جدیدی در سمت شرقی شهر کهنه ساختند که تا جیحون فاصله بیشتری داشت (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۲۰۶) و مردم شهر نورا شهرستان خواندند (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۱۵) که وسعتش به اندازه نیشابور بود. (لسترنج، ۱۳۶۷: ۴۷۴) یاقوت از این شهر با عنوان نوزکاث یاد می‌کند. (یاقوت حموی، بی تا، ج ۵: ۳۱۰)

کاث که از اواخر سده چهارم با طغیان‌های مکرر جیحون و احیای جرجانیه (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۲۰۶؛ بیرونی، ۱۳۸۹: ۵۷؛ یاقوت حموی، بی تا، ج ۲: ۳۹۷؛ ابن رسته، ۱۳۶۵: ۱۰۴) مرکزیت و اهمیت سیاسی خود را از دست می‌دهد، (Bosworth, 1997: 754) و چنان ویران می‌شود که اداریسی، در سده ششم هجری، از آن با عنوان قریه کيث یاد می‌کند و می‌نویسد در سمت شرق جیحون عمارتی وجود ندارد (ادریسی، بی تا، ج ۲: ۶۹۹) در سده هفتم نیز، کاث همچنان بی اهمیت بود و به همین دلیل از حمله مغول در امان ماند. (لسترنج، ۱۳۶۷: ۴۷۵)

پس از حمله مغول و فتح منطقه خوارزم، نواحی جنوبی آن با کاث و خیهو جزئی از قلمرو جغتائیان (خانات جغتای) شد. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰، ج ۱: ۴۶۵) در سال ۷۶۲ ق/ ۷۳۹ ش دودمان صوفی - از خاندان قنغرات (بنی اُیناق) - در خوارزم پدید آمد و حسین صوفی مؤسس این دودمان، کاث و خیهو را از جغتائیان منتزع ساخت. (بارتولد، ۱۳۵۸: ۲۵) حکومت دودمان صوفی دیری نپائید، و تیمور موفق شد پس از چند یورش در سال ۷۸۱ ق/ ۷۵۸ ش خوارزم و توابع آن، از جمله کاث، را مسخر سازد. (یزدی، ۱۳۳۶، ج ۱: ۱۷۸-۱۷۷؛ معین الدین نطنزی، ۱۳۳۶: ۳۴۰؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰، ج ۱: ۴۶۹-۴۶۵) کاث در سده هشتم هجری، و زمانی که ابن بطوطه از آنجا گذر کرده است، تنها یک آبادی کوچک میان بخارا و خوارزم بود. وی از این جا با عبارت «شهری کوچک ولی نیکو» یاد کرده است. (ابن بطوطه، ۱۳۵۹، ج ۱: ۴۱۳) در پایان سده هشتم و به هنگام حمله امیر تیمور نیز، کاث هنوز شهر نسبتاً مهمی بود. (لسترنج، ۱۳۶۷: ۴۷۵)

از سده یازده هجری مردم ناگزیر کاث را، که در کرانه راست جیحون قرار داشت، به سبب خشک شدن جیحون، ترک گفتند؛ از این رو، انوش خان (والی خوارزم) دستور داد دوباره کاث را بر جانب چپ جیحون، تقریباً سی کیلومتر پایین تر از اورگنج، بنا کنند. (بارتولد، ۱۳۵۸: ۲۸؛ Bosworth, 1997: 754)

با شهرت نام پوریای ولی در خیهو نام کاث به شهباز ولی (نام دیگر پوریای ولی) شهرت یافت (وامبری، ۱۳۷۴: ۴۳۲) ولی به دلیل این که روس ها «ه» را «خ» تلفظ می کنند، نام این شهر را در آثار خود «شخ باس ولی» نوشته اند. مترجمان ایرانی آثار روسی نیز، آن را به شیخ عباس ولی ترجمه کرده اند، (سیدی، ۱۳۸۸: ۵۱) چنان که به نوشته بارتولد ویرانه های کاث، در روزگاران متأخر، به قریه «شیخ عباس ولی» موسوم بود. (بارتولد، ۱۳۷۸، ج ۱: ۳۴۰ و ۳۳۲؛ بارتولد، ۱۳۵۸: ۲۰) هر چند لسترنج در قرن نوزده میلادی/ سیزده هجری از باقی بودن شهر کاث خبر می دهد (لسترنج، ۱۳۶۷: ۴۷۴) به تحقیق بارتولد در قرن بیستم میلادی شهری به نام کاث وجود نداشت و در مکان کاث قدیم، بقایای یک دژ کوچک و مناره و حصار باقی بود. (بارتولد، ۱۳۸۷، ج ۱: ۳۳۲) امروزه در حدود شهر کاث قدیم و شهباز ولی، شهر کوچکی به نام بیرونی وجود دارد که در ساحل راست جیحون، مقابل ینگه اورگنج بر ساحل چپ، در استان خوارزم کشور ازبکستان قرار دارد که به نظر می رسد با محل پیشین شهر کاث مطابق باشد. (سیدی، ۱۳۸۸: ۵۱-۵۲) این نامگذاری به احترام «ابوریحان بیرونی» که زاده بیرون شهر کاث بوده، صورت گرفته است. (سیدی، ۱۳۸۸: ۱۷۱)

جایگاه اقتصادی و تجاری

در بیشتر منابع از کاث با عنوان شهر بزرگ ناحیه خوارزم یاد شده است (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۳۵؛ ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۵۵۳؛ قلقشندی، بی تا، ج ۴: ۴۵۴) که همین بیانگر رونق اقتصادی این شهر بود. با آنکه کاث از جاده اصلی ابریشم دور بود، ولی سرگردنه‌ای قرار داشت که از شمال به خزرستان می‌پیوست و همین سبب رونق بازرگانی شهر بود. (فرانک و برانستون، ۱۳۷۳: ۲۶۲) برخی از مسیرهای تجاری به خوارزم محدود می‌شد؛ مسیری که از بخارا شروع می‌شد و به موازات جیحون تا طاهریه می‌آمد، سپس به جکربند و از آن جا به درغان و در نهایت به هزاراسب می‌رسید. در هزاراسب این مسیر تجاری به دو طریق منشعب می‌شد: جهت شرقی: که از خیوه و ارتخشمین و اندرستان و زمخشر تا به جرجانیه می‌رفت؛ جهت غربی: که از هزاراسب به کاث می‌آمد. (ابن ارسلان خوارزمی، ۲۰۱۸: ۱۱۰) کاروان‌های تجاری از کاث به بلاد خزر و سرزمین صقالبه و ترکان غز می‌رفتند که شرح برخی از آن‌ها را ابن فضلان در سفرنامه‌اش آورده است. (ابن فضلان، ۲۵۳۵: ۶۸)

بهترین وصف اقتصادی کاث توسط نویسنده حدودالعالم صورت گرفته که کاث را درگاه ترکستان و غور و بارگاه (بارانداز) ترکان و ترکستان و ماوراءالنهر و خزران و جای بازرگانان خوانده است. (بی نا، ۱۳۷۲: ۳۶۰-۳۵۹) روی، مَحَلَّة (نوعی پستی یا بالش)، قَزَاکَنْد (جامه پنبه‌ای یا ابریشمی)، کرباس و نمد و رُخبین (نوعی پنیِر) از تولیدات و صادرات کاث بوده است. (بی نا، ۱۳۷۲: ۳۶۰) توصیف ابن حوقل از وجود بازارهای آباد و رونق دادوستد پرمفعت در کاث خبر می‌دهد. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۲۰۷)

با ویرانی کاث در نتیجه طغیان‌های جیحون و تسلط مأمونیان بر کاث در سده چهارم، رونق اقتصادی شهر نیز فرونهاد و جرجانیه جایگاه اقتصادی و تجاری کاث را از آن خود کرد. (قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۴۱) به نوشته باسورث، جرجانیه مقصد نهایی کاروان‌های تجاری شد که از پس از عبور از این منطقه، از دشت‌های اُغز می‌گذشتند و به ولگا و جنوب روسیه می‌رفتند و همین عامل انحطاط اقتصادی کاث گشت. (باسورث، ۱۳۸۷، ج ۵: ۱۶)

جایگاه علمی

این منطقه به واسطه وجود عالمان و دانشمندان فراوانش یکی از کانون‌های فرهنگ و تمدن اسلامی در شرق جهان اسلام محسوب می‌شد. مقدسی از گرانیگی کاث به واسطه ادیبان و دانشمندان و قاریان برجسته‌ای یاد می‌کند که در خوش‌آوازی و درست خواندن در عراق، هم مانند ندارند. (مقدسی، ۱۳۶۱،

ج ۲: ۴۱۶) نامدارترین دانشمند کاث، ابوریحان بیرونی است که در سال ۳۶۲ ق/ ۳۵۱ ش در بیرون از توابع کاث به دنیا آمد. (دهخدا، ۱۳۵۲: ۴) بیرونی در کاث تحت حمایت خاندان دانش‌دوست آل عراق، به ویژه ابونصر از شاهزادگان آل عراق بود. ابونصر منصور بن علی بن عراق الجعدی مشهور به بطلمیوس ثانی (عروضی سمرقندی، ۱۹۰۹: ۷۶) از ریاضی‌دانان و منجمان بزرگ عصر خویش در سده چهارم هجری است. وی در فنون ریاضی یگانه عصر خود بود و پیشرفت علم مثلثات در حوزه تمدن اسلامی مرهون تلاش‌های ابونصر عراق و استادش ابوالوفای بوزجانی است. (اذکایی، ۱۳۷۷: ۱۶۸-۱۶۹) از ابونصر حدود ۲۵ رساله و کتاب در دست است که عمده آن‌ها در دانش‌های هندسه، مثلثات، نجوم، هیئت و علوم مشابه آن است. (بیرونی، ۱۳۶۲: ۳۱-۲۸؛ صفا، ۱۳۶۸، ج ۱: ۲۰۷؛ سجادی، ۱۳۷۳: ۳۲۷) بیشتر رساله‌های وی در مجموعه رسائل ابی نصر منصور بن عراق الی البیرونی چاپ شده است. (ر.ک. ابونصر عراق: ۱۹۴۸ م) چنان که بیان شد ابونصر عراق سمت استادی بر ابوریحان بیرونی داشت و بیرونی مکرر در تمجید وی سخن گفته و از کتب و تألیفات ایشان در آثار خود بهره برده است. (بیرونی، ۱۳۸۹: ۲۶۳)

بیرونی تا سال ۳۸۵ ق/ ۳۷۳ ش در کاث بود؛ در این سال با تهاجم مأمونیان به کاث، و قتل ابوعبدالله محمد بن احمد آخرین خوارزمشاه آل عراق و حامی بیرونی، وی کاث را ترک کرد. (بیرونی، ۱۹۶۲: ۱۱۰-۱۰۹ و ۷۹-۸۰) بیرونی در سال ۳۸۷ ق/ ۳۷۵ ش به کاث بازگشت ولی چون حمایتی از سوی آل مأمون ندید، کاث را به مقصد ری ترک گفت.

هرچند باقی دانشمندان کاث به شهرت بیرونی نیستند، ولی تعدادشان فراوان است و این گویای رونق علم و تمدن در کاث بوده است. یاقوت حموی در توصیف بَرَقان، از توابع کاث، از یکی از علمای بزرگ آنجا به نام امام حافظ ابوبکر احمد بن محمد بن احمد بن غالب البرقانی الخوارزمی یاد می‌کند که شیخ و استاد ابوبکر خطیب بود. (یاقوت، ۱۳۶۲: ۳۳) برقانی فقیه، حافظ، ادیب، شاعر و محدثی توانمند بود که در سال ۴۲۵ ق/ ۴۱۲ ش از دنیا رفته است. (ابن عبدالرحمن، ۱۴۱۸: ۲۲) مطهر بن سدید بن محمد بن علی بن احمد بن عبدالله بن ابی الفضل النوزکائی دیگر عالمی است که یاقوت از آن یاد می‌کند که در علم حدیث سرآمد بوده و به یاقوت اجازه نقل حدیث داده است. (یاقوت حموی، بی تا، ج ۵: ۳۱۰)

محمد بن احمد بن سعید بن موسی بن احمد بن کعب بن زهیر العقیلی الکاثی معروف به ابوعبدالله الکعبی، خطیب و قاضی شهر کاث و از فضلا و فقه‌های برجسته خوارزم بود که به نوشته سُبکی، منزلش

خانه علم و دیانت بود. وی در سال ۴۸۱ ق/ ۴۶۷ ش از دنیا رفته است. (سبکی، ۱۴۱۳، ج ۴: ۹۴-۹۳) محمد بن ابراهیم بن الحسین بن أحمد بن عبدالله الشنشدانقی الکاثی نیز از علمای معروف خوارزم بود که در سال ۴۹۸ ق/ ۴۸۳ ش از دنیا رفت و به گفته سبکی پس از امام اسماعیل درغانی در علم و دانش، کسی به مرتبه او نمی‌رسید. (سبکی، ۱۴۱۳، ج ۴: ۱۱۴)

ابوالحاکم محمد بن عبدالملک الصالحی الخوارزمی الکاثی از شیمی‌دانان منسوب به کاث است که در بغداد می‌زیست. وی رساله‌ای به نام عَيْنُ الصَّنْعَةِ و عَوْنُ الصِّنَاعَةِ در هفت باب راجع به علم کیمیا نوشت که ارزنده‌ترین اثر علمی درباره آلات کیمیاگری است و بعدها به زبان‌های فارسی و انگلیسی ترجمه شد. (صفا، ۱۳۶۸، ج ۱: ۳۴۹؛ آرام، ۱۳۶۶: ۲۰۸)

زرکلی از ادیبی به نام ابوعبدالله محمد بن علی بن ابراهیم الهراشی الکاثی نام می‌برد که در قرن پنجم هجری می‌زیست و آثاری مانند شرح دیوان متنبی و کتابی در تصریف و رسائل و نظم داشت. (زرکلی، بی تا، ج ۷: ۱۶۱)

ابن حجر عسقلانی از عالم حنفی مذهب به نام جابر بن محمد الخوارزمی با لقب افتخارالدین یاد می‌کند که نسبش به کاث می‌رسید. وی در بغداد و دمشق و مصر حدیث فراگرفت و در سال ۷۴۱ ق/ ۷۱۹ ش در قاهره درگذشت. (ابن حجر عسقلانی، بی تا، ج ۳: ۱۲۰۲) استقبال گرم طلاب و علما از ابن بطوطه بیان‌گر رونق علم و دانش در سده هشتم هجری در کاث دارد. علمای کاث از چنان نفوذ و جایگاهی برخوردار بودند که امیر شهر را با گروهی از درباریان و ادار می‌کنند به دیدار ابن بطوطه بشتابند. (ابن بطوطه، ۱۳۵۹، ج ۱: ۴۱۳)

نتیجه‌گیری

کاث شهری در شرق رود جیحون بود، این شهر قصبه خوارزم و پایتخت باستانی و نخستین مرکز سیاسی، اجتماعی و اقتصادی منطقه خوارزم محسوب می‌شد. با آغاز فتوح مسلمانان، کاث نیز همانند سایر شهرهای ایالت خوارزم توسط قتیبه بن مسلم باهلی در سال ۹۳ هجری فتح شد. پس از آن، آل افریغ و سپس آل عراق (شاهیه)، آل مأمون، آلتون‌تاشیان، جغتائیان، دودمان صوفی و تیموریان بر عمده اراضی و شهرهای شمالی و قسمتی از شهرهای جنوبی خوارزم، به مرکزیت کاث، امارت داشتند.

شهر کاث با آن که از جاده اصلی ابریشم دور بود، ولی سرگردنه‌ای قرار داشت که از شمال به خزرستان و ترکان غز می‌پیوست و همین سبب رونق بازرگانی شهر بود. رونق تجارت سبب رشد علمی و فرهنگی

کاث نیز، شده بود؛ لذا شاهد برخاستن عالمان و دانشمندان بسیاری از این سرزمین هستیم که سرآمد آنها ابوریحان بیرونی است که تحت حمایت خاندان دانش دوست آل عراق رشد و نمو یافت. امیر ابونصر منصور بن علی بن عراق (ریاضیدان و منجم)، برقانی خوارزمی (فقیه، حافظ، ادیب و شاعر)، مطهر بن سدید بن ابی الفضل النوزکائی (محدث)، ابوعبدالله الکعبی الکائی (خطیب و فقیه)، ابوالحاکم محمد بن عبدالملک الصالحی الخوارزمی الکائی (شیمی‌دان) و ابوعبدالله محمد بن علی بن ابراهیم الهراشی الکائی (ادیب) از جمله دانشمندان منسوب به کاث هستند که هریک در اعتلای فرهنگ و تمدن اسلامی در این سرزمین نقش آفرین بودند. از قرن چهارم بر اثر طغیان‌های مکرر جیحون و خرابی بخش‌هایی از کاث، و مهم‌تر از آن رونق جرجانیه (به عنوان مرکز جدید خوارزم) و تغییر مسیرهای تجاری به سمت جرجانیه، شهر کاث از اهمیت و اعتبار افتاد و رو به انحطاط نهاد به طوری که از سده یازدهم هجری به قریه‌ای کوچک بدل گشت و در سده سیزدهم هجری نیز، از نقشه جغرافیای منطقه خوارزم حذف شد.

کتابنامه

- آرام، احمد (۱۳۶۶). علم در اسلام، تهران، سروش.
- آل داود، سیدعلی (۱۳۶۸). «آل عراق»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲.
- ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد (۱۹۷۹). الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ج ۹ و ۴.
- ابن ارسلان خوارزمی، مظهرالدین ابی محمد محمود بن محمد بن العباس (۲۰۱۸). من تاریخ خوارزم، تحقیق محمود محمد خلف، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن بطوطه، محمد (۱۳۵۹). سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن حجر عسقلانی، ابوالفضل شهاب‌الدین احمد بن علی (بی تا). تبصیر المنتبه بتحریر المشتبه، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، المکتبه العلمیه.
- ابن حوقل، محمد (۱۳۶۶). سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورہ الارض)، ترجمه و توضیح جعفر شعار، تهران، امیرکبیر.

ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله (۱۳۷۰). المسالك و الممالك، تهران، چاپ حسین قره‌چانلو.

ابن رسته، احمد بن عمر (۱۳۶۵). الاعلاق النفیسه، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران، امیرکبیر.

ابن عبدالحق بغدادی، صفی‌الدین عبدالمومن (۱۹۵۴). مَراصِدُ الاطّلاع عن أسماء الامکِنه و البقاع، چاپ علی محمد البجاوی، بیروت، دار احیاء الکتب العربیه، ج ۳.

ابن عبدالرحمن، ابی الفضل عبیدالله (۱۴۱۸). حدیث الزهدی، تحقیق حسن بن محمد بن علی شباهه البلوط، ریاض، اضواء السلف.

ابن فضلان، احمد (۲۵۳۵). سفرنامه ابن فضلان، ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی، تهران، شرق.
ابن وردی، سراج الدین (۱۴۲۸). خریدہ العجائب و فریده الغرائب، تحقیق انور محمود زناتی، قاهره، مکتبه الثقافه الدینیّه.

ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل (۱۳۴۹). تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

بونصر عراق (۱۹۴۸)، رسائل ابی النصر الی البیرونی، حیدرآباد دکن.

ادریسی، شریف (بی تا). نزّه المشتاق فی اختراق الآفاق، قاهره، مکتبه الثقافه الدینیّه.

اذکایی، پرویز (پاییز ۱۳۷۷). «خاندان شاهیه خوارزم»، مجله ایران شناخت، شماره ۱۰، ص ۱۸۱-۱۳۶.

اصطخری، ابواسحق ابراهیم. (۱۳۴۷). مسالك و ممالك، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

بارتولد، واسیلی ولادیمیریچ (۱۳۵۸). گزیده مقالات تحقیقی، ترجمه کریم کشاورز، تهران، امیرکبیر.

بارتولد، واسیلی ولادیمیریچ (۱۳۸۷). ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران، آگه.

باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۸۱). سلسله‌های اسلامی جدید: راهنمای گاهشماری و تبارشناسی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

باسورث، ک. ا. (۱۳۸۷). «تاریخ سیاسی و دودمانی ایران (۳۹۰-۶۱۴ هجری)»، تاریخ ایران کمبریج از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی ایلخانان، زیر نظر ج. آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.

بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۳۶۷). فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران، نقره.

بی نا (۱۳۷۲). حدود العالم من المشرق الى المغرب، ترجمه میرحسین شاه، تصحیح مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، تهران، دانشگاه الزهرا.

بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۲). التفهیم لاوائل الصناعات التجمیم، تصحیح جلال الدین همایی، تهران، بابک.

بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۲). تحدید نهایات الاماکن، به کوشش بولگاکف، قاهره.

بیرونی، ابوریحان (۱۳۸۹). آثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران، امیرکبیر.

بیرونی، ابوریحان (۱۹۵۵). القانون المسعودی، حیدرآباد دکن، دائره المعارف العثمانیه.

بیهقی، ابوالفضل (۱۳۵۶). تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد، دانشگاه فردوسی.

ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد (۱۳۶۸). لطائف المعارف، ترجمه علی اکبر شهابی، مشهد، آستان قدس رضوی.

جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر (۲۵۳۷). ترجمه تاریخ یمینی، چاپ جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

جیهانی، ابوالقاسم بن احمد (۱۳۶۸). اشکال العالم، ترجمه عبدالسلام کاتب، چاپ فیروز منصوری، مشهد، آستان قدس رضوی.

حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله (۱۳۸۰). زبده التواریخ، تهران، چاپ کمال حاج سیدجوادی.

خسروبیگی، هوشنگ (پاییز و زمستان ۱۳۸۶). «جغرافیای تاریخی خوارزم»، فصلنامه پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ش ۱، صص ۹۴-۶۹.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۵۲). شرح حال نابغه شهیر ایران ابوریحان محمد بن احمد خوارزمی بیرونی، تهران، کتابخانه طهوری.

رنجبر، احمد (۱۳۶۳). خراسان بزرگ (بحثی پیرامون چند شهر از خراسان بزرگ)، تهران، امیرکبیر.

زرکلی، خیرالدین (بی تا). الاعلام، بی جا، مؤلف، ج ۷.

سبکی، تاج الدین ابی نصر عبدالوهاب بن علی بن عبدالکافی (۱۴۱۳). طبقات الشافعیه الکبری، تحقیق عبدالفتاح محمدالحلو و محمود محمد الطناجی، قاهره، هجر للطباعة و النشر و التوزیع و الإعلان، ج ۴.

سجادی، صادق (۱۳۷۳). «ابونصر منصور بن عراق»، تهران، مرکز دائره المعارف اسلامی، ج ۶.

سیدی، مهدی (۱۳۸۸). جغرافیای تاریخ خوارزم، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

- صالحی، کوروش؛ قلی زاده، محرم (بهار و تابستان ۱۳۹۱). «جایگاه خوارزم در جغرافیای اقتصادی جهان اسلام»، مجله پژوهش نامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی، سال اول، شماره ۱، ص ۶۳-۷۷.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۸). تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوس.
- طبری، ابی جعفر محمد بن جریر (بی تا). تاریخ الامم والملوک (تاریخ الطبری)، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ج ۵.
- عروسی سمرقندی، احمد بن عمر بن علی (۱۹۰۹). چهارمقاله، تصحیح محمد بن عبد الوهاب قزوینی، تهران، کتابفروشی اشراقی.
- فرانک، آیرین؛ برانستون، دیوید (۱۳۷۳). جاده ابریشم، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، سروش.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). شاهنامه، بر اساس نسخه ژول مول، به کوشش پروانه طاهری و مونا ناصرالمعمار، تهران، شقایق.
- قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود (۱۳۷۳). آثارالبلاد و اخبار العباد، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر.
- قفس اوغلی، ابراهیم (۱۳۶۷). تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ترجمه داوود اصفهانیان، تهران، گستره.
- قلقشندی، ابی العباس احمد بن علی (بی تا). صبح الاعشی فی صناعه الانشاء، قاهره، وزاره الثقافه و الارشادالقومی الموسسه المصریه العامه.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳). تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.
- گیب، هامیلتون الکساندر راسکین (۱۳۳۷). فتوحات اعراب در آسیای مرکزی، ترجمه حسین احمدی پور، تبریز، اختر شمال.
- لسترینج، گی (۱۳۶۷). جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمد عرفان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مارکوارت، یوزف (۱۳۷۳). ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، اطلاعات.
- مستوفی قزوینی، حمدالله (۱۳۶۲). نزه القلوب، تصحیح گای لسترینج، تهران، دنیای کتاب.
- مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱). احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.

نطنزی، معین الدین (۱۳۳۶). منتخب التواریخ معینی، تصحیح ژان او بن، تهران، کتابفروشی خیام.

وامبری، آرمینیوس (۱۳۷۴). سیاحت دوریشی دورغین در خانات آسیای میانه، ترجمه فتحعلی خواجه نوریان، تهران، علمی و فرهنگی.

هروی، جواد (بهار ۱۳۸۷). «ملوک خوارزم (آفریغی) از آغاز تا ظهور سامانیان»، فصلنامه پژوهش نامه تاریخ، ش ۱۰، صص ۱۵۵-۱۸۶.

هروی، جواد (پاییز و زمستان ۱۳۹۱). «آل عراق (پژوهشی تازه در یک قرن حاکمیت تابع سامانیان بر خوارزم)»، مجله پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی، س ۴۵، ش ۲، صص ۱۱۶-۱۰۷.

یاقوت حموی، شهاب الدین ابی عبدالله بن عبدالله (۱۳۶۲). برگزیده مشترک یاقوت حموی، ترجمه محمدپروین گنابادی، تهران، امیرکبیر.

یاقوت حموی، شهاب الدین ابی عبدالله بن عبدالله (بی تا). معجم البلدان، بیروت، چاپ فرید عبدالله العزیز الجندی.

یزدی، شرف الدین علی (۱۳۳۶). ظفرنامه، تصحیح محمد عباسی، تهران، امیرکبیر.

Bosworth, C. E. (1997). "Khath", The Encyclopaedia of Islam, v IV, Leiden, Brill.